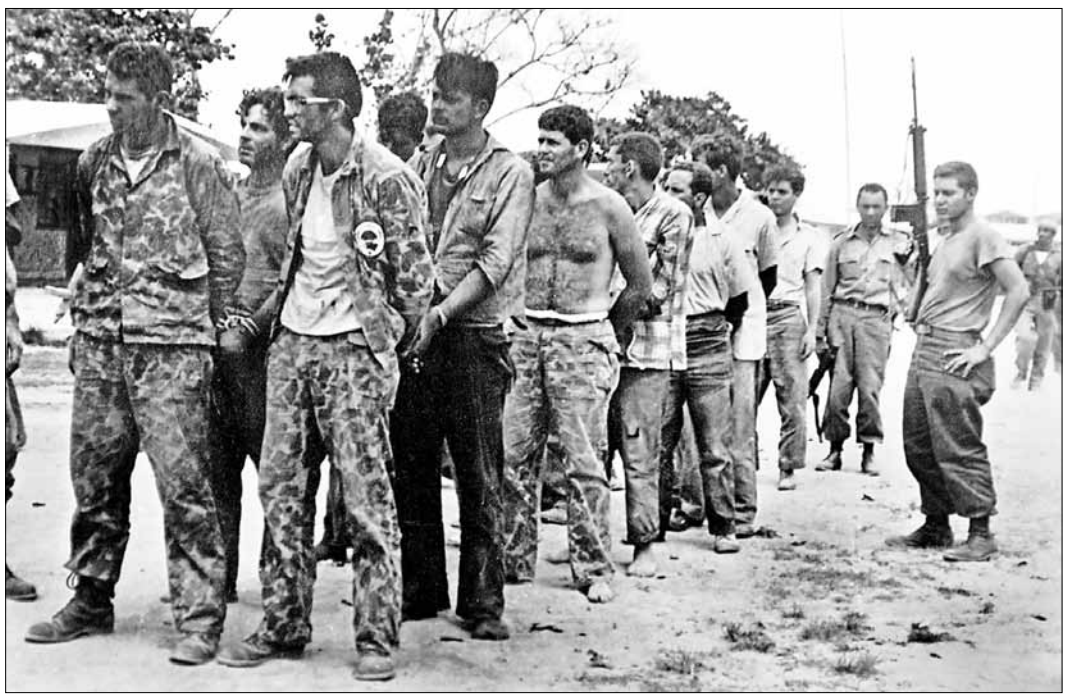

تاریخ طمع آمریکایی به کشوری در ۱۵۰ کیلومتری جزایر مرجانی فلوریدا

از «میوه رسیده» تا «خلیج خوک‌ها»

آمریکا کمی پس از استقلال از بریتانیا یکی از جدی‌ترین مدعیان کوبا شد. سومین رئیس‌جمهور آمریکا یکی از آغازکنندگان این رویکرد بود که چطور می‌شود کوبا را به آمریکا ملحق کرد. «توماس جفرسون» مدام به این فکر می‌کرد که می‌تواند از ثروت فزاینده کوبا برای کشور تازه استقلال یافته آمریکا بهره ببرد. او می‌خواست از کوبا یک عضو جدید ثروتمند برای ایالت‌های موجود بسازد. جفرسون سال‌ها بعد از اینکه از مقام ریاست‌جمهوری آمریکا فاصله گرفته بود، اعتراف مهمی کرد: «صادقانه اعتراف می‌کنم همواره به کوبا به عنوان دلچسب‌ترین عضو جدیدی که می‌توانست به نظام ایالتی ما افزوده شود، نگریسته‌ام». او البته از دایره هیأت حاکمه آمریکا حذف نشد و همواره در نقش مشاور رؤسای جمهوری بعدی به دنبال تحقق این ایده بود که کوبا ایالتی از ایالات آمریکا باشد.

«جیمز مدیسون» رئیس‌جمهور بعدی در پی تهدید حمله بریتانیا به کوبا و نقشه اسپانیا - که آن روزها تحت‌قدرت «ناپلئون» بود - برای بازپس‌گیری کوبا با لحنی که اروپایی‌ها را از علاقه شدید آمریکا به کوبا خبردار کند، نوشت: «موقعیت کوبا چنان توجه عمیق ایالات متحده را نسبت به سرنوشت این جزیره برمی‌انگیزد که نمی‌تواند به سقوط آن با دست هر حکومت اروپایی رضایت دهد». «جیمز مونرو» پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا ۱۳ سال بعد درباره کوبا با لحنی صاحبخانه‌مآب‌تر از «مدیسون» صحبت کرد. جمله معروف او تا سال‌ها در سیاست خارجی آمریکا تاثیرگذار بود. او گفته بود: «از این پس هیچ قدرت اروپایی نباید قاره آمریکا را به چشم مستعمرات آینده‌اش بنگرد». یکی از گروه‌هایی که از سیاست ایالات متحده درباره کوبا خرسند بودند، برده‌دارانی بودند که درصورتی که کوبا به یک ایالت از ایالات متحده تبدیل می‌شد، آنها می‌توانستند منفعت‌طلبانه از سیاست «میوه رسیده» بهره‌مند شوند. تئوری «میوه رسیده» اینگونه مطرح شد که برخی تصور کردند موضع ایالات متحده حفظ کوبا روی درخت اسپانیاست. زمانی که میوه- کوبا - می‌رسید به دامن ایالات متحده می‌افتاد. نقطه چالش سیاست «میوه رسیده» شورش‌های سال‌های آغازین قرن ۱۹ بود. در بیش از ۱۳ کشور در آمریکای لاتین حدفاصل سال‌های ۱۸۰۶ تا ۱۸۲۳ علیه قدرت‌های اروپایی شورش شد و کوبایی‌ها هم در نیمه همین قرن در راستای آزادی از هرگونه وابستگی به ایالات متحده دست به شورش و مطالبه زدند. در سال ۱۸۴۸ میلادی، «جیمز پولک» یازدهمین رئیس‌جمهور آمریکا سعی کرد کوبا را به قیمت ۱۰۰ میلیون دلار از اسپانیا خریداری کند؛ در سال‌های ۱۸۵۳ و ۱۸۶۱ نیز «فرانکلین پیرس» و «جیمز بیوکنن» به ترتیب چهاردهمین و پانزدهمین رؤسای جمهور آمریکا نیز تلاش‌های مشابهی در همین راستا انجام دادند. مطالبه استقلال اما سال‌ها طول کشید تا برای نخستین‌بار در تاریخ کوبا، در۱۸۶۸ میلادی نخستین جنگ استقلال کوبا آغاز شود و یک دهه به طول بینجامد. فرماندار نظامی اسپانیا با تشکیل سپاه داوطلب به مواجهه با شورشی‌ها پرداخت. کوبایی‌ها که برای استقلال‌شان می‌جنگیدند تا مدت‌ها به یاد داشتند ایالات متحده اسلحه در اختیار دشمنان‌شان قرار داد و به آنها چیزی نداد. کوبایی‌ها در این شورش شکست خوردند اما این شورش‌ها کهنه‌سربازانی تربیت کرد که با نفرتی عمیق به دشمن می‌نگریستند، چنانکه در دهه‌های بعدی بزرگ‌ترین اتفاقات در تاریخ کوبا را همین شکست رقم زد. در واقع شکست در شورش ۱۰ ساله مقدمه پیروزی‌هایی بود که بعدها حاصل شد. در سال ۱۸۶۹ و همزمان با اتمام جنگ داخلی آمریکا و پس از نخستین جنگ استقلال کوبا، «یولیسیز سایمن گرانت» هجدهمین رئیس‌جمهور آمریکا بار دیگر تلاش کرد این جزیره حوزه کارائیب را بخرد.

«اولیس اس‌گرانت» که به قهرمان جنگ ایالات متحده معروف شده بود، سال شروع شورش کوبا، در آمریکا رئیس‌جمهور شد. او که بنا بود کشور را پس از جنگ داخلی بازسازی کند، وزیر خارجه خود «همیلتون فیش» را مأمور رسیدگی به کوبا کرد. او جنبش مردمی کوبا را به رسمیت نشناخت.

۱۱آوریل ۱۸۹۵ توسط دسته کوچکی که «خوزه مارتی» در سواحل شمالی کوبا پیاده کرد، مقدمات جنگ دوم استقلال کوبا فراهم شد. مارتی که به‌خاطر نوشته‌های سیاسی‌اش شهرت یافت بعدها الگوی انقلابیون کوبا شد. مارتی که مدت زیادی را در ایالات متحده گذرانده بود روز پیش از مرگش در نامه‌ای به یک دوست نوشت: «ما باید از توسعه‌طلبی ایالات متحده در جزایر انتیل و حمله‌ور شدن آن با کمک توان افزوده آنها به سرزمین‌های قاره آمریکا به‌موقع جلوگیری کنیم. من در این غول زندگی کرده‌ام و درونش را خوب می‌شناسم؛ قلاب سنگ من همان قلاب سنگ داوود است».

«خوزه مارتی» حتی مانیفست استقلال کوبا را نیز نوشت. در این مانیفست به کوبایان یادآور شد باید خودشان قیام کنند و به استعمار پایان دهند و روی کمک خارجی نباید حساب کنند و نباید از یک دولت خارجی و از جمله ایالات متحده که آمادگی دادن چنین کمکی را دارد بخواهند که کمک کند. با این عمل، از دست یک خارجی رها نشده به دام دیگری می‌افتند. خوزه مارتی هرجا که می‌رفت چه در کاستاریکا، پاناما و جامائیکا، چه در مکزیک، آرژانتین، گواتمالا و آمریکا، چه در اروگوئه، پاراگوئه، ونزوئلا و... همه‌جا، تکیه کلامش مقاومت و مبارزه بود. معتقد بود: «کسب آزادی بدون تامین فرهنگ، امکان‌ناپذیر است». خوزه در همین سال با انقلابیون مسلح خود که آنان را در آمریکا آموزش داده بود به کوبا رفت که در ۱۹ مه ۱۸۹۵ در «دوس ریوس» در جریان نبرد با نیروهای اسپانیایی کشته شد اما مرگ او مبارزه را پایان نداد. چند سال بعد جنگ ایالات متحده و اسپانیا روی داد و اسپانیا که شکست خورده بود از پورتوریکو، فیلیپین، گوام و کوبا خارج شد و کوبا چندی بعد از استقلال یافت.

در سال ۱۸۹۷ نیز «ویلیام مک‌کینلی» بیست‌وپنجمین رئیس‌جمهور آمریکا همین کار را تکرار کرد؛ آمریکایی‌ها کوبا را تصرف کردند و با اسپانیایی‌ها درگیر شدند. این جنگ در پایان سال ۱۸۹۸ و پس از جان باختن ۴۰۰ هزار نفر از مردم کوبا، در پاریس و با قرارداد صلح میان آمریکا و اسپانیا با نام «استقلال کوبا» به پایان رسید. کوبایی‌هایی که در نتیجه جنگ با کشوری تخریب‌شده مواجه بودند و بسیاری از مردان‌شان در اردوگاه‌های کار اجباری کار می‌کردند و خسارت‌های فراوانی را متحمل شده بودند، نظر دیگری درباره معاهده پاریس داشتند. آنها که از داشتن نماینده در اجلاس پاریس محروم بودند، این معاهده را بیشتر جابه‌جایی سلطه یکی با دیگری تلقی می‌کردند. کوبایی‌ها از اینکه به آنان اجازه داده نشده بود درباره سرنوشت خودشان اظهارنظر کنند، آزرده و خشمگین بودند. آمریکایی‌ها در آخرین لحظات جنگ در سانتیاگو، زادگاه انقلاب کوبا، پرچم ایالات متحده را جای پرچم کوبا بر فراز کاخ استانداری برافراشتند. پس استقلالی در کار نبود. از نظر بسیاری از کوبایی‌ها نتیجه سال‌ها مبارزه آنان تنها انتقال مهار زندگی‌شان از دست اسپانیایی‌ها به دست آمریکایی‌ها بود.

کاسترو فقط یکبار به واشنگتن رفت. در ۱۹۵۹ انجمن آمریکایی سردبیران روزنامه‌ها از وی برای سخنرانی در واشنگتن‌دی‌سی دعوت کرد اما او به واشنگتن نرفت که تقاضای کمک مالی کند، چون عقیده داشت ایالات متحده سیاست دوستانه‌ای در قبال حکومت انقلابی کوبا در پیش نخواهد گرفت و برعکس تلاش خواهد کرد تا بر کوبا مسلط شود. کاسترو اما در یکشنبه آرام حضورش در واشنگتن با «نیکسون» معاون وقت رئیس‌جمهور آمریکا جلسه‌ای ۲ ساعته برگزار کرد. نیکسون بعدها گفته بود: کاسترو جوانی آرمانگرا و رویایی است. کاسترو ارزش این ۲ ساعت را داشت

در ۶ ژانویه سال ۱۸۹۹ میلادی یک گروه نظامی، فرمان خلع سلاح عمومی مردم جزیره را صادر کرد؛ این گروه به ارتش آزادی‌بخش ارتقا یافت و به این ترتیب حزب انقلابی کوبا و نهاد مطبوعاتی آن موسوم به «پاتریا» غیر فعال شدند و مجمع نمایندگان این کشور نیز منحل شد. روز ۲۸ فوریه سال ۱۹۰۱ میلادی، سند الحاقی یا متمم «پلت» در مجلس سنای آمریکا به تصویب رسید و در ماه مارس همان سال نیز کنوانسیون قانون اساسی این کشور به رسمیت شناخته شد و با ارسال بیانیه‌ای به «دومینگو مندز کاپوته» رئیس هیأت دولت کوبا اعلام کردند متمم پلت، قانون ایالات متحده آمریکا و رئیس‌جمهور آن است. این سند الحاقی با کسب ۱۶ رای موافق در مقابل ۱۱ رای مخالف تصویب شده بود.

جمهوری کوبا در ۱۹۰۲ تاسیس شد اما نخستین رئیس‌جمهور کوبا «توماس استرادا پالما» آغازگر استعمار نو در کوبا بود. ایالات متحده از دم و دستگاه استرادا پالما پشتیبانی می‌کرد، چون دولت دست‌نشانده از اموال آمریکایی‌ها حفاظت می‌کرد، به آمریکایی‌ها اجازه می‌داد در کوبا یا از کوبا پول در بیاورند، افسران آمریکایی می‌توانستند به عیش در هاوانا و سواحل شمالی کوبا بپردازند و ناحیه‌ای تحت نفوذ برای مدیریت کل منطقه به‌وجود می‌آورد.

نفوذ سیاسی و اقتصادی ایالات متحده تا مدت‌ها ادامه پیدا کرد و تا آنجا پیش رفت که دولت‌های پی‌درپی کوبا از هرگونه قدرت و اختیارات واقعی محروم بودند. کسانی که در رأس دولت‌های کوبا بودند به واسطه اینکه کاری از دستشان برنمی‌آمد، در غیاب اقتدار واقعی شخصی به فساد و اختلاس روی می‌آوردند. دولت‌ها از پی هم می‌آمدند تا نوبت به «خراردو ماچادو» رسید. او در دوره دوم ریاست‌جمهوری آنقدر مولفه‌های یک دیکتاتور را داشت که بشود با یک انقلاب کارگری در۱۹۳۳ سقوط کند. رئیس‌جمهور بعدی باز هم دست‌نشانده آمریکا بود، چون گزینه دیگری وجود نداشت. تا اینکه «باتیستا» که یک سرهنگ بود در ۱۹۴۰ به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. پس از او «سن مارتین» که پیش از این نیز رئیس‌جمهور بود، دوباره رئیس‌جمهور شد. پس از او «پریوسو کاراس» تا دهم مارس ۱۹۵۲ که «باتیستا» با کودتا سر کار آمد رئیس‌جمهور بود. در واقع تصرف غیرقانونی قدرت توسط باتیستا زمینه مهمی برای شکل‌گیری انقلاب کوبا توسط کاسترو بود. باتیستا یک مستبد بود که دوران وحشتناکی را در کوبا رقم زد.

شاید این دیکتاتوری باید می‌بود تا سرآغاز یک انقلاب شود. «فیدل کاسترو» که در جایی گفته بود: «من چریک به دنیا آمده‌ام چون شب‌هنگام و در ساعت ۲ بامداد به دنیا آمده‌ام.» از مادری که در زمان تولد فیدل هیچ نسبتی با پدرش نداشت زاده شد. او سرشناس‌ترین ناجی کوبا بود و پس از چند انقلاب ناموفق، بازداشت و آزادی، سرانجام ژانویه ۱۹۵۹ توانست باتیستا را به زیر بکشد و در کوبا انقلاب کند. انقلابی که تا بیش از ۶۰ سال بعد به عنوان یک هژمون علیه آمریکا الهام‌بخش بسیاری از حرکت‌های ضدآمریکایی بود. مانند آنچه در جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ در آمریکا اتفاق افتاده بود. کمتر از ۱۰ سال بعد از انقلاب کوبا، در آمریکا تصاویر «چه‌گوآرا» و «کاسترو» در دستان جوانانی بود که انقلاب کوبا را مدل موفقی برای تغییر در داخل ایالات متحده می‌دانستند. اتفاقی که حتی کاسترو با همه نگاه‌های ایده‌آلیست حزب انقلابی خود فکرش را هم نمی‌کرد.

کاسترو یکی از پیروان «خوزه مارتی» ضدآمریکایی بود. او خود بعد از آزادی از زندان در ۱۹۵۵ گفته بود: «من به عنوان یکی از پیروان مارتی، معتقدم زمان آن فرارسیده است که حقوق‌مان را بگیریم، نه آنکه آن را تمنا کنیم. بجنگیم به جای آنکه التماس کنیم. من در جایی در حوزه دریای کارائیب اقامت خواهم گزید. آدم یا از چنین سفرهایی بازنمی‌گردد یا هنگامی بازمی‌گردد که استبداد در برابر قدم‌هایش گردن زده می‌شود».

کاسترو برای انقلاب از همه ظرفیت‌هایی که وجود داشت استفاده می‌کرد. در حالی که «پریو» رئیس‌جمهور سابق کوبا مظهر همه آن چیزهایی بود که کاسترو از آنها نفرت داشت اما به خاطر ثروتی که در اختیار داشت مورد توجه کاسترو قرار گرفت و حتی از وی نیز مبالغ زیادی برای کمک به انقلاب دریافت کرد؛ رقمی در حدود ۲/۳۱۱/۲۰۰/۰۰۰ دلار. تنها کشورهای بسیار بزرگ‌تری چون مکزیک، آرژانتین و ونزوئلا از ثروت بیشتری برخوردار بودند. اما کوبا بیشتر درآمد خود را مدیون قماربازی، موادمخدر و روسپیگری بود. همان یادگاری‌هایی که آمریکا در این کشور به جا گذاشته بود و انقلاب کوبا داشت نهایت تلاش خود را می‌کرد تا کشور را از شر آنها نجات دهد. هیأت‌مدیره انقلابی به این فکر افتاد که به دنبال منابع جدید باشد اما آنها در اداره حکومت اطلاعات اندکی داشتند. «مانوئل اوروتیا» رئیس‌جمهور بود اما همه نخست‌وزیر یعنی فیدل کاسترو را به عنوان رهبر اعلا می‌شناختند. کاسترو به آمریکا در شمال کوبا نه علاقه و نه اعتماد داشت؛ او می‌دانست اکثر گرفتاری‌های اقتصادی کوبا از آمریکای شمالی «سرمایه‌دار»، «استعمارگر» و «امپریالیست» ناشی می‌شود. او پس از ارتباط گرفتن با کشورهای جنوبی و بلوک شرق امیدوار بود قطع ارتباطی دائمی با ایالات متحده را عملی کند.

کاسترو فقط یکبار به واشنگتن رفت. در ۱۹۵۹ انجمن آمریکایی سردبیران روزنامه‌ها از وی برای سخنرانی در واشنگتن‌دی‌سی دعوت کرد اما او به واشنگتن نرفت که تقاضای کمک مالی کند، چون عقیده داشت ایالات متحده سیاست دوستانه‌ای در قبال حکومت انقلابی کوبا در پیش نخواهد گرفت و برعکس تلاش خواهد کرد تا بر کوبا مسلط شود. کاسترو اما در یکشنبه آرام حضورش در واشنگتن با «نیکسون» معاون وقت رئیس‌جمهور آمریکا جلسه‌ای ۲ ساعته برگزار کرد. نیکسون بعدها گفته بود: «کاسترو جوانی آرمانگرا و رویایی است. کاسترو ارزش این ۲ ساعت را داشت».

نفوذ سیاسی و اقتصادی ایالات متحده تا مدت‌ها ادامه پیدا کرد و تا آنجا پیش رفت که دولت‌های پی‌درپی کوبا از هرگونه قدرت و اختیارات واقعی محروم بودند. کسانی که در رأس دولت‌های کوبا بودند به واسطه اینکه کاری از دستشان برنمی‌آمد، در غیاب اقتدار واقعی شخصی به فساد و اختلاس روی می‌آوردند

نخست‌وزیر کوبا اما با دلخوری واشنگتن را ترک کرد، چرا که پرزیدنت «آیزنهاور» ترجیح داده بود به جای دیدار با او در آتلانتا گلف‌بازی کند.

فیدل پس از بازگشت از آمریکا طرح اصلاحات ارضی را رهبری کرد. رئیس‌جمهور تشریفاتی قبلی را کنار گذاشت و رئیس‌جمهور دیگری انتخاب کرد. فوریه ۱۹۶۰ به دعوت کاسترو، معاون نخست‌وزیر شوروی وارد هاوانا شد. چه‌گوآرا متقابلا به شوروی رفت و چندین توافقنامه اقتصادی با این کشور به امضا رساند. تا ماه مارس همان سال کاسترو همه دارایی‌های آمریکا را در کوبا به دست گرفت. «آیزنهاور» ۶ جولای واردات شکر از کوبا را قطع کرد و این اقدام را مجازات اقتصادی کاسترو دانست. ۳ روز بعد «خروشچف» نخست‌وزیر روسیه اعلام کرد به مردم کوبا کمک خواهد کرد. خروشچف به کاسترو پیام داد: «رفیق! خروشچف شما را رهبر قابل اعتماد انقلاب می‌داند». سپتامبر همان سال بود که کاسترو به سازمان ملل رفت تا درباره انقلاب کوبا توضیح دهد. آنجا بسیار صمیمانه خروشچف را در آغوش گرفت تا دنیا پیوند میان شوروی و کوبا را از نزدیک لمس کند. ایالات متحده در اکتبر ۱۹۶۰ سفیر خود را از کوبا فراخواند. روز بعد آیزنهاور صدور اقلام خوراکی، دارویی، تجهیزات پزشکی و... را به کوبا قطع کرد. محاصره کوبا آغاز شد. ۱۶ ژانویه ۱۹۶۱ درست در ۲ سالگی انقلاب فیدل، آیزنهاور روابط دیپلماتیک با کوبا را قطع کرد.

کوبا تنها ۱۵۰ کیلومتر با جزایر مرجانی فلوریدا فاصله داشت و اصلا قرار بود بخشی از ایالات متحده باشد. استقلال کوبا قرار نبود اتفاق بیفتد اما حالا آمریکا با یک دشمن در جنوب مواجه بود. سخنرانی معروف «جان اف‌کندی» و ماجرای خلیج خوک‌ها از این «ناخشنودی» آغاز شد. کندی با استفاده از کوبایان تبعیدی تلاش کرد حکومت کوبا را سرنگون کند. آموزش تبعیدیان از آغاز انقلاب کوبا در «گوانتانامو» و توسط سیا شروع شده بود. خود کاسترو به انقلاب لقب سوسیالیستی داده بود و از این جهت تلاش می‌کرد دشمنی آمریکا را به خاطر رویکرد کمونیستی انقلاب کوبا تلقی کند. به هر روی ۱۷ آوریل ۶۱ نبرد آزادسازی کوبا توسط تبعیدیان آموزش‌دیده آمریکا در «خلیج خوک‌ها» آغاز شد. این حمله بعد از ۲ روز شکست خورد؛ بد هم شکست خورد. کاسترو با خوشحالی فراوان از رادیو اعلام کرد: «مهاجمان نابود شدند. انقلاب در کمتر از ۷۲ ساعت ارتشی را که حکومت امپریالیست ایالات متحده طی چندین ماه سازماندهی کرده بود نابود کرد».

اگرچه تعداد کشته‌شدگان کوبایی در این عملیات بیشتر از نیروهای آمریکایی بود (۱۶۱ به ۱۰۷) اما کاسترو توانست ۱۱۸۹ نفر از نیروهای مهاجم را به اسارت گیرد. بعدها کاسترو برای مبادله اسرا با آمریکاییان ۲۵ میلیون دلار پول به همراه آذوقه و دارو از آمریکا دریافت کرد. همچنین این کودتای بی‌فرجام، جان اف‌کندی رئیس‌جمهور وقت آمریکا را زیر باران انتقاد قرار داد.

این تهاجم محبوبیت رهبر کوبا را افزایش داد. جان اف‌کندی که خواسته یا ناخواسته دستور حمله به کوبا را صادر کرده بود، زیر تیغ انتقادات قرار گرفت، در نتیجه مسؤولیت حمله به کوبا را پذیرفت و به شکست اعتراف کرد، پس از نامه‌نگاری‌های تند میان خروشچف و کندی آغاز شد. کندی ۲۲ اکتبر ۱۹۶۲ در یک برنامه تلویزیونی افشا کرد موشک‌های شوروی از کوبا آماده تهاجم است. او گفت: «جت‌های بمب‌افکن ما قادر به پرتاب جنگ‌افزارهای هسته‌ای هستند». کندی نیروهای ایالات متحده را در حالت آماده‌باش قرار داد. خروشچف از حمله به خلیج خوک‌ها به عنوان نقطه آغاز تلاش برای استقرار مخفیانه موشک‌های شوروی در کوبا استفاده کرده بود. در آن مقطع جهان وارد دوره ۸ روزه نگرانی و وحشت شد، چرا که هر آینه جنگ هسته‌ای نزدیک می‌نمود. در روزهایی که بحران موشکی کوبا ۲ ابرقدرت هسته‌ای را روبه‌روی هم قرار داد یکی از خطرناک‌ترین لحظه‌های زندگی نوع بشر بود. هر ۲ کشور کاملا برای یک رویارویی هسته‌ای آماده شدند و هر لحظه امکان داشت که ماشه جنگ سوم جهانی کشیده شود.

در نهایت در پی نامه‌نگاری‌ها، خروشچف پذیرفت ساخت پایگاه‌های موشکی در کوبا را متوقف کند. رسانه‌های غربی عقب‌نشینی خروشچف را در بوق و کرنا کردند اما حقیقت این است که این بازی برای خروشچف یک بازی برد- برد به حساب می‌آمد. شاید که در افکار عمومی آبرویی برای شوروی نمانده بود اما خروشچف از همین فرصت استفاده کرد و در معاملات پشت‌پرده خود با کندی از وی ضمانت گرفت که در قبال عقب کشیدن نیروهای موشکی خود از کوبا آمریکا هم صدمه‌ای به کوبا نزند. کوبا به صورت پایگاه کمونیسم در حیاط خلوت آمریکا درآمد و این خود پیروزی بزرگی برای خروشچف به حساب می‌آمد. در همان روزها مواجهه جدید و تلاش‌ها برای به‌کارگیری شیوه نوین فروپاشی توسط آمریکا نیز مدنظر بود. در گزارش شورای امنیت ملی آمریکا آمده بود: «ایالات متحده به مردم کوبا کمک خواهد کرد تا رژیم کمونیستی را سرنگون و حکومت جدیدی ایجاد کنند که ایالات متحده بتواند با آن در صلح و همزیستی به سر برد». از پایان دوران مک‌کارتیسم تاکنون آمریکا همین شیوه را در پیش گرفته است. جنگ خلیج خوک‌ها نقطه عطفی مهم در تاریخ ۲ کشور بود. رویای به دست آوردن کوبا توسط آمریکا برای سال‌ها دست نیافتنی نمود و اتفاقات دیگری را به نفع کوبا رقم زد. در ماجرای خلیج خوک‌ها آمریکا در فاصله‌ای بسیار نزدیک به پایگاه‌های نظامی‌اش با شکست سختی مواجه شد. این پیروزی برای کوبا و کاسترو توامان بود و شاید یکی از اصلی‌ترین دلایل حفظ کاسترو توسط مردم تا سال ۲۰۰۶ بود. کوبا و آمریکا اگرچه این روزها درهای دیپلماسی را به روی هم گشوده‌اند اما خصومت سابق پابرجاست.

اشاره

واقعیت‌هایی از بحران موشکی کوبا

در اکتبر سال ۱۹۶۲ کسی در واشنگتن نمی‌دانست رهبر اتحاد جماهیر شوروی، «نیکیتا خروشچف» اعتقادی به «حمله اول» - با این مفهوم که مسکو حمله هسته‌ای عظیمی را علیه نیروهای هسته‌ای آمریکا انجام دهد- و در نتیجه مواجه شدن با جنگ نداشت. چرا این مساله مهم بود؟ به این دلیل که سیاست‌گذاران آمریکا قبل و بعد از سال ۱۹۶۲ میلیاردها دلار برای اضافه کردن به موشک‌های هسته‌ای بالستیک بین قاره‌ای و زیردریایی‌های استراتژیک و سیستم ضدموشکی به زرادخانه‌های آمریکا صرف و در تلاش برای ساخت سیستم ضدموشکی میلیون‌ها دلار دیگر را نیز هزینه کردند و هنوز نیز این هزینه‌ها ادامه دارد. در جنگ سرد مهم‌ترین اولویت، آمادگی برای مواجهه با «حمله اول» اتحاد جماهیر شوروی بود. اگر از کنار لفاظی‌های ۲ کشور بگذریم، در شرایط حاضر واشنگتن درباره عقاید واقعی رهبر عالی ایران آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای که تصمیم نهایی برای ساخت یا استفاده از این سلاح را در نهایت او باید بگیرد، چه می‌داند؟ براساس سندی که از بایگانی اسناد حزب کمونیست چکسلواکی به دست آمده و مرکز بین‌المللی تحقیقات و مطالعات جنگ سرد ویلسون آن را منتشر کرده است، می‌توانیم به ۳۰ اکتبر سال ۱۹۶۲ و به مکالمه‌ای که خروشچف در روسیه با رهبر حزب کمونیست چک داشت، بازگردیم. بحران موشکی کوبا تازه به پایان رسیده بود و خروشچف ۲ روز قبل از آن موافقت کرده بود بمب‌افکن‌های روسی و سلاح‌های اتمی را از کوبا خارج کند. ایالات متحده نیز موافقت کرده بود به کوبا حمله نکند و منشی رئیس‌جمهور «جان اف‌کندی» از طریق برادر وی «رابرت کندی» دادستان کل، مخفیانه به سفیر اتحاد جماهیر شوروی در واشنگتن گفته بود بعد از گذشت مدتی، موشک‌های ایالات متحده در ترکیه که به سمت جماهیر شوروی نشانه رفته است نیز حذف خواهد شد و هر ۲ طرف می‌توانستند موفقیت خود را در حل بحران اعلام کنند. براساس اسناد به دست آمده از چک، «نووتنی» بیانیه خروشچف راجع به جزئیات بحران کوبا را آماده کرد. خروشچف مدعی شد موشک‌های هسته‌ای شوروی را برای جلوگیری از حمله احتمالی آمریکا به شوروی آماده کرده است. براساس اسناد به‌دست آمده از «نووتنی»، زمانی که ایالات متحده موشک‌های روسی در کوبا را کشف کرد، رئیس جمهور کوبا، فیدل کاسترو نامه‌ای به خروشچف نوشته و اعلام کرده بود «ایالات متحده ظرف ۲۴ ساعت آینده به کوبا حمله می‌کند». «کاسترو» در این نامه پرسشی از خروشچف مطرح کرده بود: «می‌خواهید ما خودمان جنگ اتمی را آغاز کنیم؟» خروشچف گفته بود: «می‌دانید این حرف یعنی چه؟... کاسترو ظاهرا اصلا نمی‌داند جنگ اتمی یعنی چه!» خروشچف اضافه کرد: «واضح است که با حمله اول دیگر کسی نمی‌تواند آمریکا را از جنگ بازدارد و همیشه احتمال یک ضدحمله وجود دارد.... با وجود تمام اینها باید به فکر موشک‌های آمریکایی هم بود که در انبارهای زیرزمینی قرار داده شده‌اند و ماموران اطلاعاتی ما اطلاعی از جای آنها ندارند. موشک‌هایی هم در زیردریایی‌ها وجود دارد که به این سادگی‌ها نمی‌توان آنها را نابود کرد. اگر خودمان جنگ را شروع کنیم چه چیزی نصیب‌مان می‌شود؟ جدای از همه اینها، میلیون‌ها انسان در هر ۲ کشور کشته می‌شوند. حتی به چیزی شبیه به این وضعیت هم نمی‌توان فکر کرد». ایالات متحده اما چیزی راجع به دیدگاه خروشچف راجع به این جنگ نمی‌دانست. به جای آن، تحلیلگران آمریکایی تلاش مسکو برای ساخت موشک‌ها و سکوهای پرتاب موشک بالستیک را می‌دیدند و عقیده داشتند مسکو در حال آماده باش برای حمله به آمریکاست. ایالات متحده نیز جنگ سرد خود را به چشم جنگ سه‌گانه موشک‌های قاره‌پیما، زیردریایی‌ها و بمب‌افکن‌های هسته‌ای می‌دید که در راستای اجرای استراتژی «تخریب متقابل و مطمئن» این هدف را دنبال می‌کردند که به حیات خود بعد از نخستین حمله ادامه داده و ضربه ویرانگر متقابل را اجرایی کنند. با ندانستن اهداف واقعی و متقابل ۲ کشور، هر ۲ کشور در مسابقه تهیه تسلیحات استراتژیک ۱۰هزار کلاهک هسته‌ای ذخیره کردند که به مرور زمان و طی ۴۰ سال به سطح پایین‌تری رسید. سند دیگری از کاخ‌سفید نیز در این دوره وجود دارد که یادداشتی از جلسه توجیهی کاخ‌سفید در ۲۱ اکتبر ۱۹۶۲ است که در آن مطرح شده است برای از بین بردن موشک‌های اتحاد جماهیر شوروی در کوبا فقط در روز اول باید صدها ماموریت هوایی توسط نیروی هوایی ایالات متحده انجام شود. در این جلسه به رئیس جمهور کندی، «رابرت کندی» و «رابرت مک نامارا»، وزیر دفاع گفته شده بود: «حتی در مطلوب‌ترین شرایط احتمال اینکه این موشک‌ها به طور کامل از بین بروند وجود ندارد».

بخشی از مقاله والتر پینکس، ترجمه ثمانه اکوان

منبع: واشنگتن پست